



فارسی گوین پهلوارى شريف

محمد سعيد احمد شمسي *

پهلوارى شريف در نزديكى شهر پتنا مركز ايالت بيهار واقع است. اين ناحيه فارسى گوین فراوانى را در دامان خود پرورانده است. دانشوران پهلوارى شريف خدمات شايان توجهى را در پيشرفت و گسترش زبان فارسى انجام داده‌اند. آنها با زبان و ادب فارسى آشنائى كامل داشته و آثار بسيارى را در زمينه‌هاى مختلف ادب و فرهنگ فارسى بر جاى گذاشته‌اند. نگارنده در مقاله پيش رو تنها به معرفى دو تن از آنها مى پردازد.

سيد شاه نذيرالحق «فائز»

يكى از سخنوران صاحب نام پهلوارى شريف كه در دوره استعمار هند توسط امپراتورى برىتانىا زندگى مى كرد، سيد شاه نذيرالحق نام دارد كه «فائز» تخلص مى كرد. وى در تاريخ بيست و چهار صفر ۱۲۵۹ هجرى پا به عرصه وجود گذاشت. تحصيلات مقدماتى را از پدرش مولانا سفيرالحق و تحصيلات نهايى را از جد مادرى، و عموش مولانا اميرالحق امير پهلوارى فراگرفت. فائز پس از آن، به منظور فراگيرى علم تصوف در حلقه ارادت مولانا عبدالغنى پهلوارى در آمد و بدین گونه به جرگه عرفان وارد شد. پس از مدتى از پير خود اجازه اشاعه طريقت را كسب كرد و به مقام خلافت نايل شد. او همچنين از عموش اجازه جميع سلاسل را به دست آورد. سرانجام فائز در شامگاه سيزدهم محرم الحرام ۱۳۲۳ هجرى بدرود حيات گفت و در آرامگاه نياكانش كه به درگاه

*- استاد مدرسه اسلاميه شمس الهدى در شهر پتنا.

«العل میان» موسوم است، در جوار مقبره شاه غلام نقشیند به خاک سپرده شد.^۱
فائز در طول زندگی پربارش آثار منظوری به زبان فارسی نگاشت که برخی از آنها به شرح ذیل است:

- ۱- خزاین منطق: در علم منطق.
- ۲- مواهب المشفاء: در علم پزشکی.
- ۳- اعجاز الرمل: در علم رمل و تکسیر.
- ۴- المیقات: رساله‌ای است درباره اوقات نماز که در آن اوقات نماز با ذکر اختلافات محدثین و ائمه در این باره، با دلایل و براهین تشریح شده است.
- ۵- التمهید فی القرآن و التجوید در فن تجوید و قرائت.
- ۶- فند پارسی: در این رساله اصطلاحات زبان فارسی و کاربرد آنها بیان شده است. علاوه بر این، وی مقاله‌های بسیاری از خود بر جای گذاشته است.

آثار منظوم فائز عبارت‌اند از:

۱- دیوان فائز

این دیوان در برگیرنده یکصد و چهل غزل، یک مثنوی، چهار رباعی و هفده قطعه از سروده‌های وی است که توسط دکتر خواجه افضل امام در سال ۱۹۶۴ م به چاپ رسید.

۲- رساله حمیات

فائز در این رساله منظوم طبی به معرفی اقسام تب و علائم مختلف و علاج آنها پرداخته است.^۲

از آنجایی که فائز تحت تأثیر مکتب تصوف و عرفان بود، اشعار عارفانه‌ای را به زبان‌های فارسی و اردو سروده است و مسأله وحدت الوجود، توکل و قناعت را در یکی از غزل‌هایش با عنوان «مسأله همه اوست» این گونه شرح داده است:

۱- خواجه افضل امام: دیوان فائز. مقدمه، ص ۱۰.

۲- دیوان فائز، مقدمه، ص ۶.

برون ز نیرنگ ماسوایم، ولی به هر رنگ آشنایم

ز جمله آلودگی جدایم، نه در خلایم نه در ملایم

مکین چه باشد، مکان چه باشد، نهان چه باشد، عیان چه باشد

ز نور خود در ظهور دایم، به فهم و ادراک در نیایم

نه دم زنم همچو نی ز نایی، که لاوجود لمن سوایی

زبان حالیم هر آنچه گوید، به نغمه تر همان سرایم

نه می رهند از زبان مردم و لیک رستم چو خود شدم گم

بروزگارم نهان چو انجم، مگو هجایم مخوان ثنائیم

به من کسی گر نشد شناسا، چه دم زند زان غزال رعنا

به بندگی سر بنه خدا را، بدان که از دوست من جدایم

منم که نازم به دوست فائز، به دوست قادر به خویش عاجز

خدای خود را همی ستایم که او به خویش است رهنمایم^۱

دیوان فائز مشتمل بر غزلیات، رباعیات، مثنوی و ماده تاریخ است. اما به طور کلی

وی شاعری غزل سرا است. اشعار وی مشتمل بر محاسن معنوی مثل رموز و اشارات،

استحکام و صراحت بیان، نازک خیالی و سوز و گداز بوده و همچنین محاسن لفظی و

صنایع و بدایع شعری مانند، صنعت مراعات النظیر، تشبیه و استعاره و غیره است.

گرمی باده سرجوش مرا سوخته است لاله‌وار آتش خاموش مرا سوخته است

سرخوشی‌های خیالت به دلیم آتش زد حسرت آن لب می نوش، مرا سوخته است

صورت سرو چراغان همه تن، سر تا پای الفت سرو چمن پوش، مرا سوخته است

داغ شد داغ دلهم، لاله صفت از تب هجر یاد آن وعده فراموش، مرا سوخته است
همچو پروانه به خلوت کده ناز و نیاز
فائز آن شمع هم آغوش، مرا سوخته است^۱

*

بیامد بر لب بام آن قمر طلعت پری امشب
چه تابد برفراز چرخ ماه و مشتری امشب
بُستست از سینه ما داغ آن رشک پری امشب
مگر این شمع را گل کرد مهر آذری امشب
تعالی الله چه بزم است اینکه مهمان است واعظ هم
بیا ای زهره از گردون پی خنیاگری امشب

ندانم از چه رو آن نازنین برجست از پهلو

بخوایم از در داور به عالم داوری امشب^۲

مطالعه دیوان فائز حاکی از پیروزی وی از سبک بعضی از پیشینیان چون صائب
تبریزی، عرفی، حافظ شیرازی و حزین لاهیجی است.
در ذیل یکی از غزلهای فائز که به تقلید از سبک صائب سروده شده، می آید:

کم بود آنکه اسیر غم بسیار تو نیست
پرده دید حجاب است و نظر خیره سرشت
عقل را راه به خلوتگه ناز تو کجاست
بی خودی تاب کی آرد به تجالای جمال
بنبل طبع تو فائز چه عجب نغمه سراسر است
نو گلی نیست که آن گوش به گفتار تو نیست

چه زنی حرف در این بزم چو صائب فائز

گوش این بدگهران لایق گفتار تو نیست^۳

این غزل را هم به تقلید از سبک حزین لاهیجی سروده است:

برد ز خود هوس ساغر شراب مرا
کشد به خود صفت شبنم آفتاب مرا
بود به حال خودم گریه چون کباب مرا
زند بر آتش دل سوز سینه آب مرا
اگر به بزم طرب لب ببندم از فریاد
بجوشد از رگ جان ناله چون رباب مرا
نظاره دست به هم داد چون بستم چشم
نمود طالع بیدار رو به خواب مرا
گشود کار دل از تیغ عشوه های تو شد
از این کلید نصیب است فتح باب مرا

بنای مستی فائز بود کلام حزین

کشیدن نفسی می کند خراب مرا^۱

نمونه ای از غزلیات فائز به سبک حافظ شیرازی:

شادم به نگاهی کن گر بر لب بام آبی
یاد آر ز محرومی چون باده پیمایی
چون چشم پری خوانت در دهر دمد افسون
دیوانه شود عقل و بی صبر شکیبایی
صحرائی جنون گلشن از خون شهیدان شد
تا لشکر مزگانن شد گرم صف آرای
هم ظاهر و هم باطن گشتی و به یک شانی
در حجله و هم محفل پنهانی و پیدایی
گل جیب و گریبان را زد چاک به شوق تو
نرگس به تمنایت شد چشم تماشایی

هان چشم بمال و بین از دیده معنی بین

از نغمه نی پی بر فائز به دم نایی^۲

اگرچه فائز بسیاری از غزلهایش را به اقتضای شعرای پیشین سروده، اما در بعضی از
این غزلها سبک خاص خود را به نمایش گذاشته است.

ز دام و دانه تو عقل را رهایی کو
که مرغ سدره بود صید زلف و خال ترا

و یا:

۱- دیوان فائز، ص ۳۳.

۲- همان، ص ۱۹.

۳- همان، ص ۷۲.

۱- دیوان فائز، مقدمه، ص ۷۴.

۲- همان، ص ۷.

گر نیاید گریه، می‌باید به خاک غم تپید
و یا: ناتوان را اهل زر از زر کشتند

که پربا خالی ز جذب گاه نیست

و یا:

همنشین تو شد رقیب ای دوست

فائز دارای یک مثنوی پانزده بیتی است که گفته می‌شود وی آن را تنها در پانزده دقیقه سروده و در آن از صنعت تعطیل بهره برده، بدین معنی که فائز در این مثنوی فقط از واژه‌های بی نقطه استفاده کرده است. این مثنوی بی نقطه به ترتیب ذیل آمده است:

مه مصر گرم در دهر سرور	سر اهل همم در ملک داور
دروگرد آمده هم عدل و هم داد	هم اکرام و هم اعطاء و هم امداد
دل مُلک و مُلک روح عوالم	که داده داد و کرده سلم سالم
هما آسا عَلم در سعد طالع	مه ادوار و هم مهر مطالع
اگر امداد او کرده گدا را	گدا را حاصل آمد ملک دارا
مدار علم و عالم درگه او	دوا هر درد را گرد ره او
دل هر اهل دل او را دعاگو	دهد کام دل او را داور او
رساد او را دعا و هم سلامم	دهاد او داد اطوار کلامم
که او آگاه سر علم آمد	که در هم طرح طرح او که آرد؟
هم او علم مراد دل که دارد	دهد هر مرده دل را کام سرمد
آآ آمد که گاه آمد او	در آمد در دعا کلک دعاگو
صمَد او را همه مسرور دارد	ملازم و دردها را دور دارد
دل اعدا همه در درد داراد	آودا را همه رو وُرد داراد

دل مداح او مسرور هر دم

دل خُساد در آلام محکم

هغار^۱ در سه اول دار ساعد

که آمد سر اسمم را مساعد^۲

فائز قصیده‌ای از خود بر جای نگذاشته است. او بیشتر شاعری غزل سرا بود. در شأن حضرت محمد صلی علیه و آله پیامبر گرامی اسلام دو غزل و در منقبت عمادالدین قلندر پیر مجیب پهلواری اشعار زیادی سروده است.

در یکی از غزلهایش پیامبر گرامی اسلام (ص) را چنین می‌ستاید:

هر طرفی نظر کنی نور جمال احمد است
ور مه مصر بنگری بدر کمال احمد است
آینه محمد مهبط فیض سرمدی
ما حی بدعت و بدی عترت و آل احمد است
شافع امت رسول جمله اصل را اصول
جاه و جلال شأن همه جاه جلال احمد است
آن حسن و حسین کو با همه لطف رنگ و بو
چون گل تر شگفته رو عین جمال احمد است
جز که جز اعظم است فردا کمال است
هر خط و خال هر دو را دان خط و خال احمد است
حسن دو شاهزاده بین راه هدی گشاده بین
آینه ایست کاندوران لطف مثال احمد است
هست مشوز آب تاک روی نیاز نه به خاک
مشراب حب آل پاک جام زلال احمد است
نورس باغ مصطفی فرع به اصل خود رسا
نخل قد دو پیشوا تازه نهال احمد است
فائز اگر شد از گنه، بحر بلا عیان چه غم

ز آنکه وسیله نجات کشتی آل احمد است^۳

۱- این نظم بی معنی است و شاعر این نظم را برای اظهار نام خود «غیور» به طور تمهید و استعار بکار برده است. هغار دارای چهار حرف براساس حروف ابجد است. حرف اول «ه» هوز است که براساس حروف ابجد عدد آن ۵ است که چنانچه دو ۱۰ ضرب شده، برابر با ۵۰ می‌شود که این عدد «نزه» است. بعد از آن حرف «غ» است که عددش هفتاد بوده و با ضرب در ۱۰ هدفصود می‌شود که عدد ذال منقوطة است. پس از آن حرف «و» است که برابر با یک است و به همان شیوه برابر با ده می‌شود که عدد ای حطی است. بنابراین، چون به جای «ه» تولا را به جای «غ» ذال منقوطة و به جای «الف» یای حطی و در آخر «و» همواره آمده است، نام اصلی شاعر یعنی «غیور» بدست می‌آید. (دکتر فضل امام)

۲- دیوان فائز، ص ۳۶

۳- دیوان فائز، ص ۹۵

فائز یکی از صوفیان مشهور سرزمین بیهار است. تمامی سلسله‌های تصوف خود را متصل به امیر مؤمنان حضرت علی علیه الصلوة والسلام می‌دانند. او نیز ارادت خود را به حضرت علی (ع) در اشعار ذیل نشان داده است:

با من بی‌دستگاه از فیض تو ای ید الله می‌رسد تاییدها
چو فائز آنکه بر او باب علم شد مفتوح به چشم سعی به درگاه بوتراب کند
ز پا افتاد فائز ای یدالله بازوی احمد
یده دستی که نبود غیر لطف دستیار من^۱

نذیرالحق «فائز» چهار رباعی و هفده قطعه ماده تاریخ سروده و ۳۲ قطعه شعر مشتمل بر مضامین عرفانی نیز از وی بر جای مانده است که متفرقات نام دارد.

بدرالدین «بدر»

نامش بدرالدین متخلص به «بدر» فرزند شاه محمد شرفالدین و از اولاد و احفاد امیر عطاءالله جعفری زینبی بوده. بدرالدین در ۱۸ آوریل ۱۸۵۲ میلادی به جهان دیده گشود. علوم متداوله را نزد پدر و مولانا حبیب نصر آموخت و شعر سرایی را از پسر خاله‌اش فراگرفت. در تاریخ ۱۰ ربیع الاول ۱۲۸۳ هجری با مولانا حبیب نصر دست بیعت داد و پس از درگذشت پدرش سجاده نشین خانقاه جنیدیه شد. در سال ۱۳۰۹ هجری مسند سجاده نشین خانقاه مجیبیه نیز به وی تفویض شد. بدرالدین در سال ۱۹۱۵ میلادی اقدام دولت امپراتوری انگلیس را که او را به «شمس العلماء» ملقب کرده بود، رد کرد و حاضر به پذیرش لقب شمس العلماء نشد. در سال ۱۹۲۰ میلادی علمای ایالات بیهار و اورپسا به طور مشترک یک مرکز دینی به نام «امارت شرعیه بیهار و اورپسا» تأسیس و برای انتخاب امیر شریعت نشستی برگزار کردند که طی آن بدرالدین به اتفاق آرا به عنوان امیر شریعت انتخاب شد. وی در شب سه شنبه ۱۶ صفر ۱۳۴۳ هجری دارفانی را وداع گفت و در آرامگاه خانقاه مجیبیه به خاک سپرده شد.

از آنجایی که وی مسئولیت خانقاه و امارت شرعیه بیهار و اورپسا را به عهده داشت، توانست تألیفات متعددی به نگارش درآورد. تنها در قبائل پرشهای که از وی می‌شده، جوابهایی را در قالب مقاله ابراهیه کرده است که فردی به نام حکیم محمد شعیب آنها را تحت عنوان لمعات بدریه گردآوری کرده است. بدر کتابی را با نام بیان المعانی در فن تفسیر در دست نگارش داشت که عمرش کفاف نداد و کار ناتمام ماند. از وی کتابی به نام تذکرة الانساب خاندان امیر عطاءالله بر جای مانده که تاکنون به چاپ نرسیده است. رساله‌ای نیز به نام رد اعتراض عمدة الطالب فی انساب ائمه طالب از وی باقیست.

مولانا بدرالدین بدر رساله‌ای نیز که رساله طاعون نام دارد، تألیف کرده که حاوی اوزاد و ادعیه‌ای برای دفع بیماری طاعون است. علاوه بر این، رساله‌ای به نام رؤیت هلال از او بر جای مانده و به چاپ نرسیده است.

از این صوفی فارسی زبان دیوانی نیز به نام عطرالوردین در دست است که دارای ۲۵ غزل و چند قطعه ماده تاریخ است. این دیوان اولین بار به کوشش حضرت شاه عون و دومین بار با تلاش حکیم یوسف به زیور طبع آراسته شد.

بدر طبع موزون و لطیفی داشت و هر چند گاهی شعر می‌سرود، به صنایع ادبی و شعری چون تشبیه، استعاره، تلمیح، حسن تعلیل و صنعت تضاد توجه داشت و در اشعارش از آنها استفاده می‌کرد. این غزل سروده اوست:

درون هر بن مویم شود بر تن اگر چشمی
به دیدار تجلی‌های بوقلمون تو دارم
نیندازد نظر بر غیر تو یک لمحه‌ای هرگز
ز نور تو متور هست چون هر دیده بینا
نگنجد شادمانی‌های عالم در دلش لمحه
به عالم هر که باشد هر چه باشد جنوه‌های تست
نیاسایم ز دیدارت اگر بینم به هر چشمی
به هر صبحی دگر چشمی به هر شامی دگر چشمی
کسی کورا بود روشن به دل چشمی به سر چشمی
مبادا در دو عالم هیچ بی‌نور نظر چشمی
کسی کز بهر تو دارد دل پر درد و تر چشمی
تویی ناظر ز هر دیده، تویی در پیش هر چشمی

ندارد بنده مسکین تو بدر عزیز چیزی

ولی خسته شکسته دل، ز سبیل اشک تر چشمی^۱

این غزل نیز نشان دهندهٔ سبک سادهٔ اوست:

به سودای زلفِ تو سر می‌فروشم	دل و جان به تیر نظر می‌فروشم
ز خشک و تری هرچه در دست دارم	به مهر تو بالله مگر می‌فروشم
چو بی‌برده روزی تجلی نمایی	به نور تجلی نظر می‌فروشم
ز روز ازل چون غلام تو هستم	نه من خویش را در بدر می‌فروشم
کجا گوش شنوای پندی که اینک	سخن‌های لعل و گهر می‌فروشم
نه خواهم پیشیزی ز ابنای دنیا	نه آنم که دین بی‌خطر می‌فروشم
چو راه رسیدن به گوشش ندارد	من این نالهٔ بی‌اثر می‌فروشم
تو هرگز به یک دانهٔ جو نیارزی	ترا بدر بی‌سیم و زر می‌فروشم ^۱

بدر غزل‌های فراوانی را نیز در ستایش حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم سروده که مضامین بکر و لطیف در آنها زیاد نیست. برای مثال:

به هجرت دل فکارم یا محمد	نظر بر حال زارم یا محمد
شفیقی، مهربانی غم‌زدایی	کسی جز تو ندارم یا محمد
تویی بر بستر تنهاییم بس	انیس و غمگسارم یا محمد
نه یک محرم که پیغامم رساند	به دل صد راز دارم یا محمد
ربود از دست من طرز خرامت	عنان اختیارم یا محمد
حضور خود مرا مشغول داری	سوی پروردگارم یا محمد

ز عکس مهر رویت بدر کردم

همین امیدوارم یا محمد^۲

بدر به زبان‌های عربی و اردو نیز شعر می‌گفت. دیوان وی دارای چند شعر به اردو و دو مناجات به زبان عربی است.

۲- همان، ص ۶.

۱- بدر، بدرالدین: عطرالوردین، ص ۱۳.